

دوستان دارد سر خدمت بر آستان دارد حکایت
طالبی را حکایت کنند که هرگز درویشان بحیف خرید
و تو آنکه از ابراج دادی صاحبی بر او بگذشت گفت
پت ماری تو که هر که به پستی بزنی یا بوم که هر که
نشینی بپستی زورت ار پیش میرود با ما با خدا
عیب دان برود ز نور مندی مکن بر اهل جهان
تا دعای بر آستان برود تا کمال رضیحت او بر چند و رو
از سخن او در هم کشید و الشافی نکرد اَصْدَقُ الْعَرَبِ بِاللَّيْمِ
تاشی آتش مطبخ در انبارش افتاد و سایر املاکش بخت
و از پست زمش بجا کسر گرم نشاند مردی از صاحبان
بروی بگذشت بشنید که بایاران میگفت بدانم این

الحی

از بجا در سده ای من افتاد و گفت از دو آه دل درویشان
قطعه حذر کن زرد در و نهایی ریش که ریش درون عا
سگ کند به هم بر مکن تا تو آبی دلی تا که آبی جهانی به هم
بر تاج کینه و شنیدم که نوشته بودند قطعه چوب سماهی
فراوان و عمرهای دراز که حلق بر سر بار بر می بخا
رفت چنین که دست بدست آمد است ملک با
بدستهای در چنین بخا بد رفت حکایت یکی در وضع
کشتی که فن سر آمد بود و رسید و شصت فن فاقه داد
در روز نیکی از آن فضا کشتی که فنی تا که گوشه خاطرش
بجبال کی ارشاد کرد آن افتاد رسید و پنجاه و نه
فتش آموخت مگر لیکن که در تعلیم آن تا خیر کرد